

مقایسه رویکرد یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی ایالات متحده در قبال پرونده هسته‌ای ایران

حامد عامری گلستانی^۱، بهروز شجاعی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۴

چکیده

برنامه هسته‌ای ایران، یکی از موضوع‌های مهم در رابطه آمریکا و ایران پس از انقلاب اسلامی است. رویکردهای مختلف آمریکا در قبال این پرونده نقش مهمی در فراز و فرود آن داشته است. دو رویکرد «یک‌جانبه‌گرایی» و «چندجانبه‌گرایی» از جمله مهم‌ترین آن‌هاست. در دوره جرج دبلیو بوش، آمریکا با پی‌گیری سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه، هژمون شدن را دنبال می‌کرد. در سال‌های آخر بوش، سیاست این دولت به دلیل ناکارآمدی‌های آن در خاورمیانه، رو به چندجانبه‌گرایی گذاشت، که البته رویکردی قوی نبود. اواما سیاست‌های چندجانبه را در زمینه‌های مختلف؛ از جمله پرونده ایران دنبال کرد و مذاکره با ایران، و همکاری با کشورهای ۵+۱ حاصل چندجانبه‌گرایی آمریکا و تغییر در سیاست‌های ایران بود. این مقاله، با روش مقایسه‌ای، به دنبال مقایسه این دو رویکرد اساسی با این پرسش است که «رویکردهای دولت بوش و اواما در قبال پرونده هسته‌ای ایران، چگونه با هم قابل مقایسه‌اند؟» با این فرضیه که «در مقایسه میان سیاست آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای ایران، «هژمونیک‌گرایی و نظامیگری» شاخص‌های مهم یک‌جانبه‌گرایی و «همکاری و نهادگرایی بین‌المللی»، شاخص‌های مهم چندجانبه‌گرایی هستند.»

واژه‌های کلیدی: یک‌جانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، ایالات متحده، ایران، پرونده هسته‌ای، تحریم

۱. (نویسنده مسئول)، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

hamed.ameri@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، مرکز تسوج، ایران info@behroozshojaei.com

مقدمه

برنامه هسته‌ای ایران، یکی از مناقشه‌برانگیزترین موضوع‌ها در رابطه آمریکا و ایران پس از انقلاب اسلامی است. فراز و فرودهای این پرونده و نیز رویکردهای مختلف ایالات متحده نسبت به این پرونده، به دلیل دخالت‌های آمریکا در آن، بسیار حائز اهمیت است. در این میان، می‌توان دو رویکرد را مورد نظر قرار داد: نخست، «یک‌جانبه‌گرایی» مبتنی بر هژمونیک‌گرایی و دیگری «چندجانبه‌گرایی» مبتنی بر همکاری‌های بین‌المللی. در دوره بوش پسر، آمریکا با پی‌گیری سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه، به دنبال تثبیت هژمونی خود در جهان بود؛ از این‌رو، سیاست عمده‌اش در مورد کشورهای خاورمیانه و نیز ایران، بیش از پیش به سمت یک‌جانبه‌گرایی پیش رفت. شکست مذاکرات ایران با آلمان و انگلیس و فرانسه، موسوم به توافق سعدآباد، به علت همراهی نکردن آمریکا، نمونه مهمی از این یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده و رویکردی این‌چنینی نسبت به پرونده ایران بود. در سال‌های آخر بوش، سیاست این دولت به دلیل ناکارآمدی‌های آن در خاورمیانه، رو به چندجانبه‌گرایی گذاشت، که البته رویکردی قوی نبود و این اوباما بود که سیاست‌های همکاری و چندجانبه را در زمینه‌های مختلف، از جمله پرونده ایران دنبال کرد و مذاکره مستقیم با ایران، ابتدا در قالب گروه ۵+۱ و بعد به صورت بی‌واسطه، در همان زمینه و جدای آن، امری بی‌سابقه بود که با تغییرات در ایران و سیاست خارجی اوباما تحقق پیدا کرد و ماحصل آن «برجام» شد. این مقاله، به دنبال مقایسه این دو رویکرد اساسی است با این پرسش که: «چه تفاوت‌ها و تغییراتی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا، پیرامون پرونده هسته‌ای ایران در دو دولت بوش پسر و اوباما، به وجود آمد؟» با این فرضیه که: «دولت بوش پسر، در سیاست خارجی خود در قبال پرونده هسته‌ای ایران، یک‌جانبه‌گرایی را دنبال می‌کرد؛ اما اوباما با تأکید بر چندجانبه‌گرایی به دنبال تحت فشار گذاشتن ایران، برای اصلاح رفتارها و سیاست‌های خود بود.» همچنین، تحریم‌ها، و تداوم

و تشدید آن در این دو دوره، به‌عنوان مهم‌ترین ابزار برای مهار ایران، به‌عنوان مهم‌ترین مسأله متداوم در این دو دوره است.

چهارچوب نظری

یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی، دو رویکرد نظری به سیاست خارجی در آمریکا، در سال‌های اخیر، به‌خصوص پس از جنگ سرد است. این رویکردها، از یک‌سو در نگرش‌های اساسی به جایگاه آمریکا در جهان ریشه دارد، و از سوی دیگر، در اقتضائات سیاست خارجی این کشور در سال‌های مختلف. در این میان، حوادثی مانند ۱۱ سپتامبر نقش مهمی در تغییر این رویکردها ایفا کرد. در بحث نظری مقاله، با توجه به این «اقتضائات» و تحولات ناشی از آن، به شاخص‌های «یک‌جانبه‌گرایی» و «چندجانبه‌گرایی» پرداخته می‌شود.

شاخص‌های یک‌جانبه‌گرایی

منظور از یک‌جانبه‌گرایی، سیاستی است که برپایه آن، یک کشور برای تأمین امنیت و منافع ملی‌اش تنها بر منافع خود تکیه نماید. کشورها می‌توانند دارای رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه باشند؛ اما هم در امور بین‌المللی شرکت فعال داشته باشند و هم بر توانایی‌ها و راه‌حل‌های خود تکیه کنند. چنین دولت‌هایی عملاً خود را بی‌نیاز از دیگر دولت‌ها دانسته و بر توانایی‌های خود در مقابله با عقاید باور دارند، و لذا دلیلی برای ایجاد تعهد در مقابل سایر دولت‌ها نمی‌بینند (پلینو و آلتون ۱۳۵۷: ۲۵ و ۲۶). با حاکمیت مجدد جمهوری خواهان، فضای جنگ سرد احیا شد و مؤلفه‌های سیاست قدرت، بار دیگر در دستورکار سیاست‌گذاران امریکایی قرار گرفت. بوش پسر برای تثبیت هژمونی آمریکا به یک‌جانبه‌گرایی روی آورد. این سیاست، زمینه حاکمیت جنگ‌سالاران و استراتژیست‌ها را فراهم ساخت. «هژمونیک‌گرایی» و «نظامیگری» شاخص‌های این یک‌جانبه‌گرایی را تشکیل می‌دهد. در

دوران نومحافظه‌کاران، در استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا، یک‌جانبه‌گرایی، با محوریت قدرت نظامی بر چندجانبه‌گرایی و همکاری بین‌المللی با محوریت قدرت اقتصادی و تجاری غلبه کرده بود. در این الگو، تروریسم، جایگزین کمونیسم دوران جنگ سرد شد. همچنین، محور حرکت نیز در جهان اسلام براساس این سناریو، پدیده‌ای به نام تروریسم اسلامی که مصداق آن جهان اسلام و مسلمانان بودند، تعریف شد. از دیگر شاخص‌های دکترین جدید بوش، احترام نگذاشتن به مقررات و قوانین بین‌المللی بود (مطهرنیا، ۱۳۸۳: ۹۶). در کنار این، زیر عنوان مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و مسأله منع گسترش سلاح‌های اتمی، به صورت پی‌گیر به موضوع هسته‌ای ایران پرداخته شد. در دوره نومحافظه‌کاران، آمریکا، با سیاست‌های جدید خود، که ترکیبی از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه همراه با عمل نظامی و جنگ بود، وارد عرصه بین‌المللی شد. البته، این را باید در نظر داشت که، «سیاست‌های بوش پیش از ۱۱ سپتامبر چندجانبه‌گرایانه بود؛ اما پس از آن، به سمت سیاست‌های قاطعانه‌تر و یک‌جانبه‌گرایانه‌تر گرایش پیدا کرد (Hastedt, 2003: 83).

هژمونیک‌گرایی

بنیاد یک‌جانبه‌گرایانه در سیاست خارجی ایالات متحده، از هژمونیک‌گرایی‌ای برمی‌آید که از مبانی مهم در سیاست خارجی ایالات متحده بود. باید در نظر داشت که سیاست‌های هژمونیک‌گرایانه آمریکا به صورت مشخص با مسأله مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر موجب شد تا این کشور دست به اقدامات یک‌جانبه بزند. حمله به عراق و افغانستان و پرونده هسته‌ای ایران، مهم‌ترین مسائلی بودند که به صورت یک‌جانبه از سوی ایالات متحده مورد توجه قرار گرفتند. درک عملکرد بین‌المللی آمریکا بدون توجه به رهبری طلبی جهانی این کشور دشوار است. بدیهی است این برتری، به همراه رهبری طلبی ایالات متحده،

مقایسه رویکرد یک جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی ایالات متحده... / ۱۷۱

باعث بروز رفتارهای منحصر به فرد و متفاوت با سایر دولت-ملت‌های نظام بین‌الملل می‌شود. پس، منطقی است که تحلیل عملکرد بین‌المللی آمریکا در چهارچوب هژمونی این کشور صورت گیرد (موسوی شغائی، ۱۳۸۸: ۱۲۲) بر این اساس، نظم مبتنی بر قدرت آمریکا چون بهترین گزینه در برابر جنگ است، مشروعیت دارد. تأمین امنیت آمریکا هنگامی بدون جنگ ممکن است، که هژمونی و تفوق وجود داشته باشد و این تفوق، زمانی ایجاد می‌شود که در ساختار نظام بین‌الملل، موقعیت و جایگاه آمریکا بسیار فراتر از دیگر کشورها باشد؛ به گونه‌ای که بتواند قدرت چالشگری را مقهور خود سازد (دهشیار، ۱۳۸۱: ۷۳۱ و ۷۳۲)

نومحافظه‌کاران، پس از ۱۱ سپتامبر دست بالا در سیاست خارجی آمریکا کسب نمودند، و به حاکمیت ارزش‌های آمریکا بر جهان (سلیمی، ۱۳۸۱: ۷۸) از طریق کلیه ابزارهای ممکن معتقد بودند. اینان، پس از این حادثه، خط مشی یک‌جانبه‌گرایی و استراتژی پیش‌دستانه را برای آمریکا تجویز کردند. نومحافظه‌کاران معتقد بودند که ۱۱ سپتامبر، بهترین فرصت برای ایالات متحده است تا هژمونی‌اش را بر جهان حاکم کند و نظام بین‌المللی را سامان بخشد. همچنین، معتقد بودند پس از فروپاشی کمونیسم، بنیادگرایی اسلامی، بزرگ‌ترین خطر برای جهان غرب محسوب می‌شود.

برای اینان، چندجانبه‌گرایی نتیجه‌ای جز تضعیف موضع آمریکا در دنیا نداشته است؛ با این اصل که: «سنت یک‌جانبه‌گرایی از ابتدای شروع جمهوری، اساس پدران ما بوده است؛ زیرا ما معتقدیم چندجانبه‌گرایی ممکن است قدرت کشور را به‌عنوان یک ملت استثنایی و ویژه، تضعیف سازد و به تحلیل ببرد.» (Melvyn, 2004: 1)

نظامیگری

نظامیگری را باید شاخص دوم و مکمل هژمونیک‌گرایی در سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا دانست. نومحافظه‌کاران معتقد به حاکمیت ارزش‌های آمریکا بر جهان (سلیمی، ۱۳۸۱: ۷۸) از

طریق کلیه ابزارهای ممکن بودند و پس از ۱۱ سپتامبر، خط‌مشی یک‌جانبه‌گرایی و استراتژی پیش‌دستانه را برای آمریکا تجویز کردند. پس از این حادثه، نومحافظه‌کاران خط‌مشی نظامی را در عرصه نظام بین‌الملل برای دولت آمریکا پیشنهاد می‌کردند و معتقد بودند بحران ۱۱ سپتامبر، بهترین فرصت برای است تا هژمونی خود را بر جهان حاکم کند. آنها با اعتقاد به یک سیاست خارجی فعال، مداخله‌گرا و یک‌جانبه‌گرا، با هدف بسط قدرت آمریکا و تضعیف رقبای احتمالی در سراسر جهان و تقویت متحدان منطقه‌ای و برخورد نظامی با دشمنان، در صدد تشکیل امپراتوری آمریکایی هستند (جلالی، بی‌تا).

بر این اساس، پس از ۱۱ سپتامبر اقدام‌های نظامی پیش‌دستانه علیه چالشگران منطقه‌ای آغاز شده که به نظر می‌رسد به بخش کلیدی راهبرد جهانی آمریکا تبدیل شده است. در چنین بستری، دولت‌های بزرگ راهبردهای موازنه‌ی ضمنی، غیرمستقیم یا محدود شده را از راه ائتلاف‌سازی و چانه‌زنی دیپلماتیک در مؤسسه‌های بین‌المللی یا ایجاد ائتلاف‌های نظامی چندجانبه و دوجانبه رسمی کوتاه‌مدت پی‌گیری می‌کنند. حادثه ۱۱ سپتامبر و اعلام «محور شرارت» از سوی ایالات متحده، و مبارزه جهانی با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی، بار دیگر فرصت را برای ایالات متحده فراهم کرد تا به تمایلات یک‌جانبه‌گرایانه خود به عنوان ملّتی «استثنایی» جامه عمل بپوشاند. ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده را با دشمنی جدید به نام بنیادگرایان تروریست مواجه کرد. اگرچه، در دوره جنگ سرد، شوروی و کمونیسم به عنوان دشمن به سیاست خارجی آمریکا جهت می‌دادند؛ این بار خاورمیانه، کانون برخورد این کشور در جهان شد. ارتباط القاعده و بنیادگرایی اسلامی با خاورمیانه از یک سو و وجود رژیم‌های اقتدارگرا و سرکوبگرا در منطقه که، به‌زعم آمریکا، به دنبال دستیابی سلاح‌های هسته‌ای هستند از سوی دیگر، باعث افزایش اهمیت خاورمیانه در معاملات استراتژیک آمریکا و فراهم شدن زمینه تغییر وضع موجود در خاورمیانه شد (قهرمانپور، ۱۳۸۲: ۲۵).

سه عامل «تروریسم»، «کشورهای سرکش» و «سلاح‌های کشتار جمعی»، به همراه فناوری و رادیکالیسم، بهانه‌ای در دست آمریکا شد که سیاست‌های یک‌جانبه خود را با توجه به قدرت نظامی‌اش بر ساختار نظام بین‌الملل تحمیل کند. این اساس تفکر نومحافظه‌کاران در عرصه سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر است. از زمان آغاز تفکر جدید محافظه‌کاری در آمریکا، حوزه سیاست جهان، عرصه تقابل دو روند فعال بوده است: یکی روند ایجابی مبانی فکری نومحافظه‌کاری و دیگری روند سلبی و واکنش مقتدرانه در قبال روند پرشتاب تمایلات یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا (گروه مترجمان، ۱۳۸۱: ۱۰).

شاخص‌های چندجانبه‌گرایی

با روی کار آمدن اواما، چندجانبه‌گرایی، دکترین جدید سیاست خارجی آمریکا شد. یکی از مهم‌ترین تجلیگاه‌های آن، پرونده هسته‌ای ایران و شیوه حل و فصل آن براساس مذاکره بود. این چندجانبه‌گرایی «تغییری مهم در قبال ایران بود، و مورد استقبال کشورهای جهان و نهادهایی مانند آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت هم قرار گرفت، که در نهایت، این نهادها هم در فرایند آن قرار گرفته و جزئی از راه‌حل نهایی «برنامه جامع اقدام مشترک» شدند. چندجانبه‌گرایی آمریکا مبتنی بر «واقع‌گرایی» در قبال موضوع ایران بود. آمریکا، به این نتیجه رسیده بود که «صرف» اعمال تحریم علیه ایران، سودمند نخواهد بود و «یک‌جانبه‌گرایی» هرچند بر هژمونی طلبی این کشور استوار بود؛ اما دیگر کارکرد درستی نخواهد داشت. از این رو، قبول واقعیت‌هایی که در آن، سیاست‌ها با همکاری دیگران «صورت‌بندی» می‌شود، این کشور را به سمت «چندجانبه‌گرایی» برد.

چندجانبه‌گرایی، رهیافتی بین‌الملل‌گرایانه برای حفظ دخالت آمریکا با هزینه اندک، در خارج بود. پیش از آن، یک‌جانبه‌گرایان اعلام کرده بودند، آمریکا باید به‌تنهایی در صحنه

بین‌المللی وارد عمل شود. آنان اصرار می‌ورزند درگیری‌های خارج از کشور، محدود و به آنهایی که رفاه و امنیت آمریکا را تقویت می‌سازد، معطوف شود؛ صرف‌نظر از اینکه آیا سایر اعضای جامعه بین‌المللی این گزینش را حمایت می‌کنند یا خیر (فوکویاما ۱۳۸۲: ۴).

همکاری‌های بین‌المللی

در پیش گرفتن سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه، یکی از مهم‌ترین چرخش‌های واقع‌گرایانه در سیاست خارجی آمریکا بود. آرمان‌گرایی ایالات متحده در سطح داخلی‌اش، نوعی واقع‌گرایی در سطح بین‌المللی است، که بهره‌گیری از قدرت و سیاست معطوف به قدرت است. اولی، نوعی یک‌جانبه‌گرایی هژمونیک را همراه خواهد آورد، و دومی چندجانبه‌گرایی را با خود دارد، که با بالا رفتن سطح همکاری‌های جهانی توأم خواهد بود. (کگلی و وتیک، ۱۳۸۲: ۷۷۸). یکی از جنبه‌های واقع‌گرایانه چندجانبه‌گرایی در تعامل با هم‌پیمانان صورت‌بندی می‌شود و بر آرمان‌خواهی مبتنی بر توان داخلی غلبه پیدا می‌کند. در کنار این، چندجانبه‌گرایی، محور اصلی متوازن‌سازی انگیزه مشارکت کشورها برای مقابله با تهدیدهاست. «سیاست تغییر» اوپاما، معطوف به متوازن‌سازی انگیزه مشارکت کشورها برای مقابله با تهدیدهای نامتقارن بود. در این دوره، انگلستان، فرانسه و آلمان احساس می‌کردند نقش مؤثرتری در کنترل تهدیدات نظام جهانی و فرایند مشارکت با آمریکا ایفا می‌نمایند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۱۳).

نهادگرایی بین‌المللی

یکی از جنبه‌های اصلی چندجانبه‌گرایی، توجه به «نهادگرایی» است. ماهیت چندجانبه‌گرایی بر همکاری‌های نهادی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، ارتباطی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی مبتنی است (دهشیری، ۱۳۸۳: ۵۸). نهادگرایی، بر نقش نهادها و سازمان‌های بین‌حکومتی و سازمان‌های غیردولتی و ساختارهای هنجاری در ایجاد ثبات،

امنیت و صلح بین‌المللی تأکید می‌کند. سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای چندجانبه، برای نائل شدن به همکاری متقابل فعالیت می‌کنند. هرچند نظام بین‌الملل، آنارشیک است؛ اما فرصت همکاری و مشارکت میان بازیگران مهیاست. دولت‌ها، از رژیم‌های بین‌المللی، برای حل معضلات استفاده می‌کنند. این رژیم‌ها، در حوزه‌های موضوعی متنوع، شیوه‌هایی را برای حل مشکلات بین‌المللی در اختیار کنشگران بین‌المللی قرار می‌دهند. رژیم‌ها، همکاری میان کشورها را براساس هنجارها، ارزش و قواعد حقوقی جهانی تسهیل کرده و توسعه می‌دهند و توانایی حکومت‌ها را برای همکاری و موافقت‌نامه تقویت می‌کنند (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۶۱ و ۱۶۲).

اوباما درصدد تقویت قدرت و مشروعیت دادن به نهادهای بین‌المللی بود و با تأکید بر چندجانبه‌گرایی، ابزارهای یک‌جانبه‌گرایی را در سیاست خارجی مفید نمی‌دانست. وی پس از به قدرت رسیدن، با امید به بهبود وضعیت آمریکا در جهان، سیاست خارجی متفاوتی نسبت به سلف خود در پیش گرفت. او از ملت آمریکا نه به عنوان «ملت استثنایی»؛ بلکه به عنوان یک «شریک برابر» برای سایر ملت‌ها یاد می‌کرد. مختصات سیاست او تأکید بر چندجانبه‌گرایی، نگرش عذرخواهی نسبت به گذشته و نقش محدودتر در سطح جهانی بود. در برداشتی کلان از دکترین امنیت ملی اوباما، می‌توان محورهای مختلف سلبی و ایجابی را از آن به دست آورد. محورهای سلبی آن عبارتند از: دوری از یک‌جانبه‌گرایی، جنگ پیش‌گیرانه، اتکا به دخالت نیروهای نظامی، و محورهای ایجابی آن: چندجانبه‌گرایی، تأکید بر اقتصاد، ظرفیت‌سازی‌های جدید منطقه‌ای بود. ذیل این رویکرد، اوباما بر این اعتقاد بود که امنیت را از این طریق پی‌گیری کند؛ چون اگر فضای سیاسی و امنیتی در روند همکاری و مشارکت قرار گیرد، در آن صورت هزینه‌های کمتری برای عبور از بحران‌های منطقه‌ای به وجود می‌آید. از سوی دیگر، آمریکایی‌ها کوشش می‌کردند در دوره اوباما به جایگاه مؤثر و مطلوب‌تری در حوزه‌های اقتصادی و استراتژیک جهان نائل شوند. این امر به عنوان

ضرورت اجتناب‌ناپذیر در عصر پس از بوش محسوب می‌شود. از این‌رو، همه برنامه‌ریزی‌های اقتصادی استراتژیک آمریکا برای این هدف، سازماندهی شده است (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۶۳ و ۱۶۴).

همچنین، یکی از مهم‌ترین مقدمات چرخش آمریکا به چندجانبه‌گرایی، روندهای جدید در سیاست و اقتصاد جهانی بود، که به‌عنوان پشتوانه راهبردی ایالات متحده برای گسترش چندجانبه‌گرایی بود. این امر، در شرایطی از اهمیت و مطلوبیت بیشتری برخوردار شد که نظام جهانی در فرایند چندجانبه‌گرایی راهبردی قرار گرفت. در دوره اوباما، نهادگرایی امنیتی و اقتصادی به‌عنوان راهبرد اصلی سیاست اقتصادی آمریکا برای گسترش تحریم‌ها علیه ایران محسوب می‌شد. در چنین فرایندی، نظام بین‌المللی جهانی شده، نیازمند بهره‌گیری از نهادهایی است که بتواند زمینه‌های لازم را برای مقابله با تهدیدات از طریق چندجانبه‌گرایی فراهم آورد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۲۲ و ۲۳).

نگاهی به سیاست خارجی بوش و اوباما

بوش سه اصل را در سیاست خارجی‌اش به‌مرحله اجرا گذاشت:

۱. آمریکا نیروهای نظامی خود را پس از ۱۱ سپتامبر در سیاست بین‌الملل به‌کار گیرد. کالین پاول، وزیر امور خارجه وقت، در کمیته روابط خارجی سنا بیان داشته بود، واقعیت کنونی جهان، پس از ۱۱ سپتامبر، «پیوند میان تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و کشورهای سرکش» است (Powell, 2002).

۲. بازتعریف «دفاع» (Berman, 2002, 52) به این نحو که علاوه بر طرح مباحث جدیدی همچون «دفاع پیشگیرانه» و «دفاع پیش‌دستانه»، در بعد دفاع ملی، این موضوع مطرح شد که پس از به‌قدرت رسیدن بوش، وی از پیمان دفاع موشکی بالستیک که در

۱۹۷۲ به تصویب قدرت‌های بزرگ رسیده بود، به‌طور یک‌جانبه خارج شده، سیاست دفاع موشکی را برگزید.

۳. سومین اصل سیاست خارجی آمریکا، پس از ۱۱ سپتامبر، منع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی بود.

براساس این اصول، نظم مبتنی بر قدرت آمریکا بهترین گزینه در برابر جنگ، و بنابراین مشروع است؛ چرا که آمریکای قدرتمند، قادر خواهد بود محیط بین‌الملل را به‌گونه‌ای نظم دهد تا در بستر تأمین منافع این کشور، نیازهای دیگر کشورها نیز تأمین گردد. امنیت آمریکا، هنگامی بدون جنگ میسر خواهد بود که هژمونی و تفوق وجود داشته باشد و این تفوق، زمانی ایجاد می‌شود که آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل موقعیت و جایگاهی بسیار فراتر از دیگر کشورها داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که بتواند قدرت چالشگری را مقهور خود سازد. ۱۱ سپتامبر نشان داد که قدرت آمریکا در عین آسیب‌پذیری از این توانمندی برخوردار است که پیامدهای آسیب‌پذیری را کنترل و آن را به چهارچوبی برای توجیه سیاست‌های سلطه‌گرایانه خود تبدیل کند (دهشیار، ۱۳۸۱: ۷۳۱-۷۳۷). از سوی دیگر، این حادثه با خلق دشمنی جدید به نام تروریسم، زمینه را برای بهره‌برداری آمریکا از این دشمن، برای حل مشکلاتش در نظام بین‌الملل فراهم آورد؛ اما نکته جالب توجه اینکه اکنون خاورمیانه نقش شوروی جنگ سرد را به‌عنوان دشمن، ایفا کرد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۲: الف: ۲۵).

اوباما زمانی بر سر کار آمد که عملکرد دولت بوش در معرض انتقادات فزاینده داخلی و بین‌المللی قرار داشت. این وضعیت، اوباما را تشویق کرد تا با سوار شدن بر موج انتقادات، رویکرد متفاوتی در سیاست خارجی اتخاذ کند. او با در پیش گرفتن سیاست تغییر در سیاست خارجی، از سیاست خارجی بوش فاصله گرفت و تدوین دکترینی برای احیای نقش جهانی جدید برای آمریکا، به دنبال اجرای شعار «تغییر»ش برآمد. این موضوع،

از این واقعیت می‌آمد که جهان، هژمونی خیرخواهانه آمریکا را نمی‌پذیرد (رهنورد و حیدری، ۱۳۸۸: ۲۰۳ و ۲۰۴). میراث سیاست خارجی بوش نیز، نقش مهمی در شکل‌گیری روند کلی سیاست خارجی آمریکا در دوره اوباما داشت. پیامدهای دو جنگ افغانستان و عراق و بحران مالی غرب، موجب شد «استراتژی امنیت ملی» آمریکا بر محور «چندجانبه‌گرایی راهبردی» و با هدف حفظ قدرت رهبری آمریکا تدوین شود. از این رو، سند جدید «استراتژی امنیت ملی آمریکا»، در سال ۲۰۱۰، اولویت‌های اصلی سیاست خارجی را، این موارد می‌داند:

۱. خودداری از یک‌جانبه‌گرایی در حل مسائل بین‌المللی؛
۲. تأمین و استواری امنیت ملی آمریکا، از طریق همکاری با متحدان و تأکید بر گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور، مانند: چین، هند و روسیه؛
۳. لزوم پیوند میان قدرت نظامی و اقتصادی؛
۴. نظارت بر فراز و فرود جریان دموکراسی‌سازی در جوامع دیگر به‌جای سیاست دموکراسی‌سازی با حمله نظامی؛
۵. تبدیل خط‌مشی جنگ پیش‌دستانه، به مناسبات و همکاری. (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۶۴ و ۱۶۵).

این سند، به دنبال تقویت چشم‌انداز نقش «رهبری جهانی پایدار» آمریکا در عرصه بین‌الملل است؛ در حالی که بر نیاز وجود توازن نظامی، با ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک تأکید می‌کند، و حفظ برتری نظامی آمریکا را برای انجام این مهم، ضروری می‌داند. در واقع، تلفیق قدرت نرم و سخت از ویژگی‌های بارز دولت اوباما در سیاست خارجی بود که در این استراتژی به وضوح نمایان است. بین‌الملل‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، تکیه بر قدرت نرم، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک و ابزارهای غیرخشونت‌آمیز، از محورهای مهم اوباما در سیاست خارجی است (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۶۷).

مقایسه رویکرد یک جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی ایالات متحده... / ۱۷۹

در این زمان، دولتمردان آمریکایی از ایده چندجانبه‌گرایی حمایت می‌کردند؛ مشروط بر اینکه در این چندجانبه‌گرایی، سهم برتر تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی از آن‌ها باشد و بقیه متحدان هرکدام سهمی محدود و با توجه به توانایی‌هایشان خواهند داشت. لذا، چندجانبه‌گرایی آمریکایی به معنی توزیع نسبتاً عادلانه قدرت در جهان و سهم یکسان از تصمیم‌گیری‌ها برای قدرت‌های منطقه‌ای و بزرگ غیرآمریکایی نخواهد بود (رهنورد و حیدری، ۱۳۸۸: ۲۱۱ و ۲۱۲). این را در مقام مقایسه باید دید که سیاست خارجی اوباما، به صراحت راهی دیگر را در پیش گرفته بود و با ایده‌های چندجانبه‌گرایانه، به دنبال «تغییر» در سیاست خارجی بود. او به دور از سیاست‌های «جنگ‌طلبانه» و «یک‌جانبه‌گرایانه» بوش پسر، راه صلاح و خیر آمریکا را در «همکاری‌های بین‌المللی» و همراه کردن کشورهای دوست با سیاست‌های خود می‌دید و به این سمت حرکت می‌کرد.

مقایسه شاخص‌های یک و چندجانبه‌گرایی در قبال پرونده هسته‌ای ایران

یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها در برخورد با ایران، سودای جنگ و حمله نظامی به ایران در دوره جرج بوش بود. این مسئله را می‌توان به صراحت در لابه‌لای کتاب خاطرات جورج بوش دید. او ابتدا آنجایی که درباره گزینه‌های مهار برنامه هسته‌ای به‌زعم او نظامی ایران سخن می‌گوید، می‌نویسد: «گزینه نهایی، حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران بود. هدف گزینه نهایی این بود که ساعت تولید بمب هسته‌ای را دست‌کم به‌طور موقت متوقف کند که تأثیر آن بر حرکت ساعت اصلاحات روشن نبود.» (بوش، ۱۳۹۰: ۵۳۲)

از سوی دیگر، باید میان برخی از شاخص‌های رفتار سیاست خارجی بوش و اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران، به این نکته اشاره داشت که در برخی زمینه‌ها میان این دو دوره، برخی وجوه مشترک وجود دارد و آن، وضع تحریم‌های سنگین علیه ایران برای

همراه کردن این کشور با برنامه آمریکا و کشورهای ۵+۱ است. بوش، «مذاکره»، «تحریم» و «حمله نظامی» را سه گزینه برای برخورد با ایران می‌داند و در این باره می‌نویسد: «دومین گزینه، دیپلماسی چندجانبه مبتنی بر پاداش و تهدید بود. ما می‌توانستیم در پیشنهاد یک بسته انگیزشی به ایران، در ازای توقف فعالیت‌های مظنون هسته‌ای به اروپایی‌ها ببیندیم و اگر رژیم از همکاری خودداری می‌کرد، آنگاه ائتلاف می‌توانست هم به‌تنهایی و هم از راه سازمان ملل، تحریم‌های سختی علیه ایران وضع کند. [با] این تحریم‌ها، تأمین تکنولوژی مورد نیاز سلاح‌های هسته‌ای ایران دشوارتر است و عقربه‌های ساعت تولید بمب را کندتر می‌کند.» (بوش، ۱۳۹۰: ۵۳۲). بوش با اذعان به بی‌اثر بودن تحریم‌ها علیه ایران، می‌نویسد: «چالش بعدی، برقراری تحریم‌های اثربخش بوده [که] آمریکا خود نمی‌توانست کار چندانی انجام دهد. ده‌ها سال بود ایران را به‌شدت تحریم کرده بودیم. به‌وزارت خزانهداری دستور دادم تا با هم‌تایان اروپایی خود برای سخت‌تر کردن کار و جابه‌جایی پول در بانک‌های ایرانی همکاری کند. همچنین، نیروی قدس سپاه ... را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار دادیم که به ما امکان می‌داد دارایی‌های آنها را ببندیم. شریکان ما در ائتلاف دیپلماتیک، تحریم‌های تازه خود را وضع کردند. با شورای امنیت ... برای تصویب قطعنامه‌های شماره ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ کار کردیم که صادرات اسلحه از ایران را ممنوع می‌کرد، دارایی‌های ایرانیان مهم را می‌بست و کشورها را از تأمین تجهیزات مربوط به سلاح‌های هسته‌ای، برای ایران باز می‌داشت.» (بوش، ۱۳۹۰: ۵۳۲)

با نگاهی به تاریخچه تحریم‌های آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی علیه ایران، در دوره جورج بوش تحریم چندانی علیه ایران به بهانه برنامه هسته‌ای، که دست‌آویز خوبی برای وضع تحریم‌های بیشتر و سخت‌تر علیه این کشور بود، صورت نگرفته است. حدود یازده سال از امضای قانون داماتو توسط کلینتون علیه ایران می‌گذشت و در این مدت، با توجه به وضعیت روبه بهبود ایران در عرصه بین‌المللی، تحریم مهم جدیدی از سوی

آمریکا وضع نشد تا آنکه در ۳ آبان ۱۳۸۶ / ۲۵ اکتبر ۲۰۰۷، «وزارت خزانهداری آمریکا شماری از بانک‌های ایرانی و تعدادی از نهادها و شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران را در فهرست تحریم‌های خود قرار داد. بانک جهانی نیز اعلام کرد از دادن خدمات به این بانک‌ها و مؤسسات خودداری خواهد کرد.» (دویچه وله فارسی). نکته قابل توجه اینکه این تحریم نیز نه به بهانه فعالیت هسته‌ای، که به بهانه حمایت این بانک‌ها و برخی نهادها از فعالیت‌های تروریستی صورت گرفت. به جز این تحریم و چند تحریم ایالتی کم‌اثر در کارنامه دولت بوش، تحریمی علیه ایران دیده نمی‌شود؛ اما با توجه به اینکه آمریکا از همان ابتدای مطرح شدن پرونده هسته‌ای ایران، به دنبال کشاندن پرونده به شورای امنیت سازمان ملل متحد بود، می‌توان پنج قطعنامه صادر شده علیه ایران را در شورای امنیت در دوره بوش، جزو کارنامه کاری او در این زمینه آورد. در ایران؛ اما، هیچ‌کس در آن مقطع در مورد برنامه‌ریزی آمریکا برای ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت و سپس تصویب قطعنامه‌های مورد نظرش تردید نداشت. تصویب قطعنامه‌های الزام‌آور در چهارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل، می‌توانست فشار سیاسی و اقتصادی جدیدی را به ایران تحمیل کند و حتی، بهانه‌ای برای حمله نظامی آمریکا به ایران باشد (روحانی، ۱۳۹۰: ۶۳۰).

در آن زمان، آمریکا، به‌عنوان کشوری که به دنبال فشار بر ایران، برای پایان برنامه هسته‌ای‌اش بود، می‌بایست سیاست‌های هژمونیک‌گرایانه را کنار می‌گذاشت و به سمتی می‌رفت که در آن، در عین نقش‌آفرینی اصلی و «رهبری»، با رعایت منافع دیگر دوستان و شاید «رقبا»، به اهداف خود می‌رسید؛ از این‌رو، در انتهای دوره بوش، سیاست‌های آمریکا، به سمت چندجانبه‌گرایی تمایل پیدا کرده بود و تحریم‌ها نشانه مهمی از آن بود. بنابراین، آمریکا که سال‌ها، با سلاح تحریم، به رویارویی با ایران پرداخته بود، اکنون آن را به عرصه جهانی آورده، و با «همکاری» دیگر کشورها، و در قالب نهادهایی چون شورای امنیت، بر ایران «فشار» وارد کرده و سیاست‌های خود را نیز پیش می‌برد. صدور قطعنامه‌های متعدد

علیه ایران، و وضع تحریم‌های به‌تدریج سخت علیه این کشور، راهکار نهایی برای آمریکا بود؛ راهکاری «چندجانبه» که اوباما بر شدت آن افزود و به‌عنوان بخشی از «راه‌حل» مسأله ایران دانست.

برداشت دولت‌های آمریکا از تهدید هسته‌ای ایران

در رویکردهای متفاوت آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای ایران، برداشت‌های مختلف زمامداران این کشور در دوره‌های مختلف از این برنامه دارای اهمیت است و در مقام مقایسه میان دو رویکرد یک و چندجانبه‌گرایی دارای اهمیت زیادی است؛ از آن جهت که این رویکردها، و مقایسه آنها را می‌توان پایه اصلی سیاست‌گذاری در قبال پرونده هسته‌ای ایران دانست. در عین حال، درک‌های متفاوت از مسأله ایران، در شکل‌دهی به شاخص‌های یک‌جانبه و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، نقش مهمی داشته است.

در گزارشی در دوره بوش پسر با عنوان «نیات و توانمندی‌های هسته‌ای ایران» آمده: «ارزیابی ما این است که توقف برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳ که در پاسخ به فشارهای بین‌المللی بود، بیانگر آن است که تصمیم‌های تهران بر محاسبه هزینه و فایده استوار است و این‌گونه نیست که تهران بدون در نظر گرفتن هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی به سمت سلاح اتمی خیز بردارد.» (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۷۳). این برداشت، نشان می‌داد که آمریکا درحقیقت از ماهیت پرونده هسته‌ای ایران باخبر بوده و می‌داند که هدف آن، رفتن به سوی ساخت تسلیحات هسته‌ای نخواهد بود؛ اما با توجه به شاخص‌های اصلی در درک ثانوی از موضوع، یا به بیان بهتر، آنچه آمریکا از پرونده هسته‌ای ایران انتظار داشت، رویکرد اصلی بر مبنای آن انتظار گذاشته شد.

آمریکا، در دوره بوش پسر، با تأکید بر مسائل امنیتی خود و هم‌پیمانانش ادعا می‌کند جنگ‌افزارهای هسته‌ای ایران در کنار موشک‌های بالستیک دوربرد در ایران، این امکان را

خواهد داد که امنیت غرب، آمریکا و همسایگانش را به گونه‌ای تازه و خطرناک‌تر از تروریسم بین‌الملل تهدید کند و می‌افزاید که هسته‌ای شدن ایران، روابط ایران، روسیه، چین و حتی اروپا را پیچیده‌تر می‌کند و می‌تواند به دو گونه بر امنیت آمریکا اثر بگذارد: یکی به گونه‌ی جانبی بر منطقه، همسایگان ایران و نیز هم‌پیمانان و دوستان آمریکا و دیگری به گونه‌ی مستقیم بر خود آمریکا (حسینی اسفیدواجانی، ۱۳۸۴: ۵۰). امنیتی کردن موضوع هسته‌ای ایران، در کنارش، نظامی کردن آن را نیز به دنبال داشت؛ شاخصه اصلی که آمریکا در مسأله هسته‌ای ایران به دنبال برجسته کردن آن و نیز ارائه تصویری از ایران بود که می‌توانست با آن «فشار» بیشتری بر ایران وارد کند. هماهنگی ابرازهای آمریکا در نظامی‌گری، همراه با حضور این کشور در خاورمیانه، برای هژمون‌گرایی بیشتر، باعث هماهنگی این دو سیاست با یکدیگر شد و ترغیب هم‌پیمانان بر این موضوع که یکی از راه‌حل‌ها برای مسأله ایران، استفاده از ابزار نظامی است، این رویکردها را تقویت می‌کرد. هژمونیک‌گرایی آمریکا را نباید از نظامی‌گری و «نظامی جلوه دادن اوضاع» جدا کرد. این شاخصه دوم، در پرونده هسته‌ای ایران بسیار حائز اهمیت بود و می‌توانست توسط شاخصه نخست و بهره‌گیری از هژمونی آمریکا، با فشارهایی نظیر قطعنامه‌های شورای امنیت و استفاده از منشور هفتم آن، موضوع پرونده ایران را به سرانجامی برساند که مطلوب این کشور بود.

در دوره اوباما، درک عقلانی‌تر در هر دو سوی پرونده پیرامون موضوع ایجاد شد. از سوی ایران، می‌توان شرکت در مذاکرات با حضور آمریکا و در دوره روحانی با آمریکا را، پاسخی به سیاست تغییر اوباما دانست و از سوی دیگر، نیز برداشت و درک آمریکا از ایران بود، که به واقعیت نزدیک و در عین حال قابل توجه بود. درک آمریکا از وجود عقلانیت راهبردی در ایران و اینکه در ایران نه تنها مکانیسم تصمیم‌گیری به صورت واقعی فعال است؛ بلکه بر اساس رویکرد هزینه-فایده عمل می‌کند، گزینه و فرصتی در اختیار آمریکا

قرار می‌دهد تا با افزایش هزینه‌های ایران، تهران را به بازاندیشی دربارهٔ سیاست‌های راهبردی خود؛ از جمله دربارهٔ برنامه هسته‌ای مجبور کند (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۷۴). این باعث شد که تغییر در دو سوی پرونده، موضوع را به راه‌حل‌های مسالمت‌آمیزتر و مبتنی بر چندجانبه‌گرایی نزدیک کند. گفتگوهای چندین ماههٔ ایران و +۵، ماحصل چنین درکی بود.

در عین حال، از نظر رئیس‌جمهور آمریکا، حل دائمی و نه موقتی مسأله هسته‌ای ایران، آن است که خود ایران دست از برنامه هسته‌ای‌اش بردارد و استفاده از گزینه‌های سخت تنها باعث تحریک مردم و مقامات ایران برای پیشروی بیشتر و حتی دستیابی به بمب می‌شود. اواما رویکرد خود را این‌گونه مطرح می‌کند: «استدلال ما این است که به‌صورت تاریخی اثبات شده است که تنها راهی که یک کشور، بدون مداخله نظامی مستمر، نهایتاً تصمیم گرفته که سلاح هسته‌ای نداشته باشد، آن است که خود آنها این گزینه را از روی میز بردارند.» (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۷۵).

ابزارها و روش‌های مقابله با برنامهٔ هسته‌ای ایران

مهم‌ترین ابزارها و روش‌ها در برخورد با برنامهٔ هسته‌ای ایران، چه در رویکرد یکجانبه‌گرا و چه در رویکرد چندجانبه‌گرا، «تحریم» بود. وضع تحریم‌های سنگین علیه ایران، که به تدریج صورت گرفت، ظرف چند سال به مهم‌ترین ابزار برای جلوگیری از برنامهٔ هسته‌ای ایران و فشار بر این کشور بود. در اینجا به مهم‌ترین قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد ایران پرداخته خواهد شد تا این رویکرد به‌خوبی خود را مشخص گرداند. نخستین قطعنامه علیه ایران، به شمارهٔ ۱۶۹۶ در مرداد ۱۳۸۵ صادر شد، که با همهٔ اهمیتش، حاوی تحریمی علیه ایران نبود. دومین قطعنامه به شمارهٔ ۱۷۳۷، در دی ۱۳۸۵ مصوب شد، و برای نخستین بار تحریم‌های هسته‌ای را متوجه ایران کرد (خبرگزاری آنا) قطعنامهٔ ۱۷۴۷، نسبت

به دو قطعنامه پیشین شدیدتر بود و در فروردین ۱۳۸۶ به تصویب رسید، و از همه کشورهای جهان خواسته بود تا همکاری خود را با شرکت‌های ایرانی که در زمینه انرژی هسته‌ای فعالیت دارند، محدود کنند. ممنوعیت صادرات و واردات سلاح‌های سنگین به ایران نیز از دیگر موارد مذکور در این قطعنامه است. همچنین، شورای امنیت به ایران ۶۰ روز مهلت داد تا با پیروی از این قطعنامه و درخواست‌های قطعنامه ۱۷۳۷، به فعالیت‌های «حساس اتمی» خود، از جمله غنی‌سازی اورانیوم پایان دهد (همشهری آنلاین). چهارمین قطعنامه یعنی ۱۸۰۳، در اسفند ۱۳۸۶ به تصویب رسید. مفاد قطعنامه به شکل رسمی توسط فرانسه و بریتانیا پیشنهاد شد. این قطعنامه، تحریم‌های اعمال‌شده را در قطعنامه‌های ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ تشدید می‌کند و اضافه بر آن، از کشورهای عضو سازمان ملل می‌خواهد، محموله‌های مشکوک به حمل مواد و تجهیزات ممنوعه را به مقصد ایران و بالعکس، بازرسی کنند (دویچه وله فارسی). در نهایت، قطعنامه پنجم به شماره ۱۸۳۵ مصوب مهر ۱۳۸۷، که حاوی تحریم جدیدی نبود و تنها سندی الزام‌آور درباره برنامه اتمی ایران بود که تنها از ایران می‌خواست، چهار قطعنامه پیشین شورای امنیت را هرچه سریع‌تر اجرا کند.

نتایج سیاست‌های یک و چندجانبه‌گرا

مهم‌ترین نتیجه در سیاست یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در دوران بوش پسر، برجسته کردن موضوع هسته‌ای ایران به عنوان یک «تهدید» بود. این کشور، علی‌رغم همه تحریم‌ها نتوانست این برنامه را متوقف کند؛ اما توانست از آن یک «بحران» مهم و نیز یک تهدید دائمی برای جهان و منطقه خاورمیانه تعریف کند و در عین حال، با ثبات در سیاست‌های هژمونیک، توانست کشورهای دیگر را همراه خود کند و به آنها بقبولاند که با بحرانی مواجه هستند و از این‌رو، در بسیاری از تحریم‌ها حتی کشورهایی نظیر چین و روسیه نیز با آنها همراهی داشته و به آنها رأی مثبت می‌دادند.

اما، فضای سیاسی واشنگتن نسبت به ایران در سال نخست دولت اوباما متأثر از دو دیدگاه متفاوت بود، که از تقابل تا مذاکره را دربرمی‌گرفت. در یک‌سو، نومحافظه‌کاران خواهان ادامه سیاست وضع موجود بوده و تقابل دو کشور را در ادامه سیاست‌های تحریم و فشارهای بیشتر در دستورکار خود قرار داده بودند. به اعتقاد آنها شناسی برای کاهش تنش‌ها با ایران وجود نداشت؛ در عین حال سعی می‌کردند از طریق فرافکنی و امنیتی‌شدن مسأله ایران، به تخریب چهره ایران ادامه دهند و مذاکره را سیاستی بی‌حاصل می‌دانستند، که پاسخی از سوی ایران دریافت نخواهد کرد (متقی و رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۴۹). از دیدگاه نومحافظه‌کاران، آمریکا در مقابل ایران، دچار ضعف و اقدامات بیهوده شده و سیاست اوباما باعث شده که ایران به‌عنوان مهم‌ترین حامی ترور در جهان باشد و مصمم برای تبدیل شدن به دولتی هسته‌ای (کریمی‌فرد، ۱۳۹۴: ۱۷۳). از سوی دیگر، دیدگاه مقابل سعی داشت با بهره‌گیری از شعار تغییرات، تعدیل‌هایی در سیاست خارجی ایجاد کند. اوباما در اظهارات متعدد، یکی از موضوع‌های جدی سال نخست ریاست جمهوری‌اش را نحوه تعامل با ایران می‌دانست (متقی و رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

پیروزی اوباما از همان ابتدای امر، امیدها را برای حل پرونده هسته‌ای ایران زنده کرد. او از امید و تغییر و گفتگو سخن می‌گفت؛ شعارهایی که در صورت تحقق، می‌توانست به‌پیکر کم‌رنگ سیاست خارجی و دیپلماسی آمریکا که رنجور از ماجراجویی‌های یک‌جانبه بوش در خاورمیانه بود، جانی دوباره بخشد. اوباما از مبارزات انتخاباتی‌اش در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸، بارها آمادگی و قصد خود را برای بهبودی رابطه با ایران در صورت پیروزی اعلام کرد. اوباما رویکردی متفاوت نسبت به پیشینیانش داشت. او، به‌دنبال تعامل با رهبری در ایران، و گفتگو و اقدامات چندجانبه برای رسیدن به اهدافش بود (Tarzi, 2016).

براساس سیاست جدید آمریکا، تعلیق غنی‌سازی هسته‌ای، به‌عنوان پیش‌شرط مذاکره برداشته شد. با توسعه برنامه هسته‌ای ایران، تمرکز فعالیت‌های دیپلماتیک از تقویت هدف «غنی‌سازی صفر» به هدف «پیش‌گیری از غنی‌سازی تا سطوح بالا» گذار کرد. در رویکرد جدید آمریکا، انتظار توقف و تعطیلی کامل توانمندی‌های هسته‌ای تهران، مسأله‌ای غیرواقع‌بینانه تلقی شد. در نخستین اقدام‌ها، طرح معامله سوخت مطرح شد که به‌عللی، ناکام ماند. متعاقب آن، دولت اوپاما مکانیسم تحریم را فعال ساخت. در فوریه ۲۰۱۰، ایران غنی‌سازی ۲۰ درصد را شروع کرد، سپس پیشنهاد جدید ایران در مارس ۲۰۱۰ پیرامون مبادله سوخت با استقبال غرب مواجه نشد. به‌دلیل رادیکال شدن موضع غرب درخصوص برنامه‌های هسته‌ای تهران، ترکیه و برزیل، کوشش‌هایی برای احیای دوباره طرح مبادله سوخت انجام دادند، که این‌ها نیز با استقبال چندانی مواجه نشد، و در نهایت، کشورهای ۵+۱ در نیویورک، طرح قطعنامه جدید شورای امنیت را علیه ایران تنظیم کردند (ذوالفقاری و جعفری، ۱۳۹۵: ۱۹۲ و ۱۹۳). البرادعی در این خصوص می‌نویسد: «این کار یک خیز بلند رو به جلو بود؛ به‌ویژه به این دلیل که نشان‌دهنده اشتیاق به بازیکنان جدید ترکیه و برزیل برای به‌عهد گرفتن نقش فعال در حل وضعیت‌های دشوار دیپلماتیک بود»؛ اما روز بعد در یک شاهرکار از بیهودگی دیپلماتیک گروه ۵+۱، اعلام کرده: «در قطعنامه چهارم شورای امنیت، به‌منظور تشدید تحریم‌ها در ایران به‌خاطر متوقف کردن برنامه غنی‌سازی، به‌توافق رسیده‌اند.» (البرادعی، ۱۳۹۲: ۳۴۴).

پس از صدور قطعنامه ۱۹۲۹، (Un website) در ژوئن ۲۰۱۰، کار به تحریم‌های شدید اقتصادی رسید و وضعیت ایران پس از چهار قطعنامه تحریمی قبلی، به‌شدت رو به وخامت گذاشت و در این میان، سیاست اوپاما مبنی بر فشار بیشتر بر ایران، با توجه به فعالیت‌های هسته‌ای این کشور افزایش یافت؛ با این تفاوت که، اوپاما این فشار را از طریق چندجانبه‌گرایی دنبال می‌کرد و بوش در ابتدا به‌صورت یکجانبه و در ادامه به‌صورت

چندجانبه‌گرایی محدود، که از آن به‌عنوان چندجانبه‌گرایی دروغین هم نام می‌برند؛ بدین معنا که آمریکا به‌دنبال آن بود که دیگر کشورها را به‌پذیرش دیدگاه‌هایش وادار کند (کالاها، ۱۳۸۷: ۲۳۶).

اوباما، در تداوم سیاست‌های جدید چندجانبه‌گرایانه‌اش، به‌سمت «ائتلاف‌سازی و اجماع علیه برنامه هسته‌ای ایران» رفت. آمریکا، به این نتیجه مهم رسیده بود که بازدارندگی فعالیت‌های هسته‌ای ایران، مسأله‌ای نیست که بتواند به‌تنهایی آن را حل و فصل کند؛ از این‌رو، باید دیگر کشورها را نیز با خود همراه می‌کرد تا قادر به اعمال یک دیپلماسی قوی علیه ایران شود. بر اثر همراهی دیگر دولت‌ها، انزوای ایران و در تنگنا قرار گرفتن این کشور، ممکن بود. همراهی دیگر کشورها، هرگونه اقدام آمریکا را علیه ایران، مشروع جلوه داده و هزینه‌های این کشور را پایین خواهد آورد. همچنین، سبب محدود شدن انتخاب‌های ایران و درنهایت، تسلیم شدنش خواهد شد. با این سیاست‌ها بود که اوباما ایجاد ائتلاف چندجانبه را علیه ایران از نقاط مثبت سیاست خارجی‌اش می‌دانست (عبدالله و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۱۲ و ۱۱۳). اوباما، در ۲۰۰۹، سیاست دوسویه تعامل و فشار را در برابر ایران اتخاذ کرد تا با طرح پیشنهادهایی، انگیزه‌های دولتمردان ایران را ترغیب کند تا از بلندپروازی‌های هسته‌ای خویش دست بردارند؛ اما وقتی این طرح جواب نداد، شرایط لازم را در جهت تصویب قطعنامه شورای امنیت در فوریه ۲۰۱۰ و طرح‌های چندجانبه برای تحریم‌های سنگین علیه تهران مهیا ساخت (عبدالله و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

دوره اوباما، از جهت دیگری نیز در چندجانبه‌گرایی سیاست خارجی آمریکا مؤثر بود؛ چرا که این زمان، سومین دوره از مشارکت اتحادیه اروپا در منازعه هسته‌ای با ایران بود، که جلوه‌های جدیدی را تولید نمود؛ درحالی‌که اوباما وعده احیای دیپلماسی را داد؛ اما امید به فرایندهای اعتمادسازی کمرنگ‌تر شده بود. این‌ها موجب شد که در ۲۰۱۲، دولت‌های اروپایی رویکرد سخت‌تر و شدیدتری علیه ایران اتخاذ کنند (ذوالفقاری و

جعفری، ۱۳۹۵: ۱۹۲). با روی کار آمدن دولت جدید در ایران، چرخشی در ایستارهای غرب نسبت به سیاست‌های جدید هسته‌ای تهران ایجاد و به‌گذار دوطرف به‌سوی دیپلماسی غیراجبارگرا منجر شد. در این پیوند، شفاف‌سازی و اعتمادسازی‌های ایران باعث شد، تا پس از چندین ماه مذاکرات دیپلماتیک گروه ۵+۱، درک جدیدی از فعالیت‌های هسته‌ای تهران پیدا کنند، که درنهایت، توافق اولیه‌ای در ۲۰۱۴ ایجاد شد، که در ۲۰۱۵ و در قالب «برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)» تدوین شد و پذیرش جامعه بین‌المللی را به‌همراه آورد (ذوالفقاری و جعفری، ۱۳۹۵: ۱۹۴).

نتیجه‌گیری

پرونده هسته‌ای ایران، با همه پیچیدگی‌هایش، با توافقی میان کشورهای ۵+۱ و ایران، فعلاً، به‌سرانجامی رسیده است. در این میان، نوع تعامل آمریکا با ایران، در این زمینه، نقش مهمی در تحولات و پیچیدگی‌های آن داشت. سیاست‌های مختلف، و مبتنی بر هدف مشخصی به نام «مهار ایران» امری غریب در سیاست‌گذاری آمریکا، پس از انقلاب اسلامی نبوده است؛ ولی در پرونده هسته‌ای نشانه‌های مهمی از برخی «تغییرات» در دو دوره ریاست جمهوری بوش پسر و اوباما، طی حدود شانزده سال دیده می‌شود. یک‌جانبه‌گرایی، رویکرد اصلی سیاست خارجی ایالات متحده، در سال‌های حکومت نومحافظه‌کاران بود. اساساً این گروه، به‌دنبال احیای هژمونی آمریکا بودند و تفوق این کشور را بر جهان، «خیر» و «صلاح» آن می‌دانستند. آنها برای نشان دادن هژمونی این کشور، چندان به‌دنبال مشارکت جهانی نبودند. ۱۱ سپتامبر، بهانه مناسبی به بوش داد تا قدرت خود را به جهان اثبات کند. او در ابتدا، از کوشش جهانی برای مبارزه با تروریسم، سخن گفت؛ اما نحوه برخورد او با استقبال ایران و کشورهای مشابه، نشان داد او به‌دنبال همکاری جهانی به‌معنی «چندجانبه‌گرایی برای صلح و مبارزه با تروریسم» نیست؛ بلکه به‌دنبال «پیروی جهانی از

اقدامات آمریکا برای تأمین صلح جهانی و مبارزه با تروریسم» است. حمله سریع آمریکا به افغانستان، براساس همین منطق بود. حمله آمریکا به عراق به بهانه انبارهای سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک نیز چنین روندی داشت؛ اگرچه برخی از هم‌پیمانان آمریکا در هنگام یا ادامه جنگ، این کشور را همراهی کردند. بوش، برای توجیه این تجاوزها، ابتدا به تبلیغات گسترده رسانه‌ای و پیدا کردن بهانه‌ای برای مشروعیت این تجاوز و سپس، بزرگنمایی این بهانه اقدام و در نهایت حمله می‌کرد و به‌نظر می‌رسد، افشای فعالیت‌های اعلام‌نشده هسته‌ای ایران در آن مقطع نیز، با هدف زمینه‌سازی آمریکا برای حمله به ایران که پیش از این، به‌عنوان «محور شرارت» اعلام شده بود، صورت گرفت. آمریکای دوران بوش، به‌دنبال انزوای ایران و ایجاد مشکل از درون و یا حمله نظامی بود تا بتواند مانع جمهوری اسلامی ایران را از پیش روی خود بردارد.

بوش در دوره دوم زمامداری‌اش در تلاش بود به‌تصمیمات خود «مشروعیت بین‌المللی» ببخشد؛ همان‌گونه که این تلاش را در ماجرای حمله به افغانستان و عراق کرد. از این رو، پرونده هسته‌ای ایران را ابتدا از مسیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی آغاز کرد؛ اما قدرت آمریکا در آنجا به‌دلیل قدرت بالای اروپا و تعدد اعضا، محدود بود و آمریکا خواستار تصمیم‌گیری در فضایی بود که «قدرت مطلق» باشد و این حاصل نمی‌شد مگر اینکه پرونده ایران به‌شورای امنیت برود، که اختیارات زیادی برای مقابله با کشورهای متخاصم و تهدیدکننده صلح جهانی داشت. در این صورت، آمریکا در عین اینکه کمی از یک‌جانبه‌گرایی‌اش کوتاه آمده بود، با هژمون‌شدن نسبی در شورای امنیت، راه را برای اعمال نظراتش باز کرد. اکنون، بوش برای رسیدن به‌هدف ابتدایی‌اش؛ یعنی کشاندن پرونده هسته‌ای ایران به‌شورای امنیت، فضا را مهیا می‌دید، و البته، به‌همراهی دیگر کشورها نیاز داشت.

با روی کار آمدن اوباما، آمریکا از همان ابتدا سیاست مشخصی در قبال ایران داشت و به دنبال حل مسأله ایران بود. او سراغ استفاده از ظرفیت‌های «چندجانبه‌گرایی» رفت و برای «مهار» ایران، همه ظرفیت‌های خود را به کار گرفت: از حمایت و خرابکاری تا شدیدترین تحریم‌ها. در عین حال، تغییر دولت در ایران، در سال ۱۳۹۲، زمینه مساعدی برای تعامل میان ایران و آمریکا، بر سر مسأله هسته‌ای ایجاد کرد؛ روندی که پیشتر، در مذاکره‌های ایران و ۵+۱، ایجاد شده بود، اکنون با تغییرات سیاسی در ایران، به سمت تغییر در محتوای مذاکرات پیش رفت. گفتگوهای پیشین، بیشتر تحت تأثیر فضای بی‌اعتمادی میان طرف‌های مذاکره‌کننده قرار داشت و دولت اوباما، علی‌رغم دنبال کردن سیاست «تغییر»، در عمل هیچ قدمی در این زمینه برنداشت، و تحریم‌ها را نیز تشدید کرده بود. تغییر در قوه مجریه، موجب شد سیاست‌های اساسی آمریکا نیز به سمت همکاری و تعامل با ایران تغییر کند و با دخالت مؤثر دیگر اعضا، و تغییر رویکردها، مذاکرات به سمت «حل مسأله» پیش برود. در این زمان، اراده‌های چندجانبه، با در نظر گرفتن نقش نهادهای بین‌المللی چون شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به دنبال راهکارهای دقیقی برای موضوع بودند تا روند کار، از «بی‌اعتمادی» به «اعتمادسازی» و از «افتراق» به «اشتراک» مواضع برود. به این ترتیب، الگوی چندجانبه‌گرایی، به‌عنوان اساس دیپلماسی طرف‌های مذاکره‌کننده، نقش مهمی در پیشبرد پرونده هسته‌ای ایران، و ایجاد راه‌حلی اساسی برای آن داشت.

با روی کار آمدن ترامپ، مسأله پرونده هسته‌ای ایران باز مورد توجه قرار گرفت. ترامپ در مبارزات انتخاباتی صحبت از نقض تمام برجام را مطرح می‌کرد؛ اما در عمل در زمان ریاست جمهوری‌اش تاکنون آن را آشکارا نقض نکرده است؛ هرچند برخی شاخص‌ها در رفتار ترامپ، نشان از بازگشت به سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه نومحافظه‌کاران دارد. خروج از توافق‌نامه تغییرات اقلیمی پاریس به صورت یک‌جانبه (در عرصه بین‌المللی)،

وضع تحریم‌هایی شبیه به تحریم‌های دوره بوش (در قبال ایران) و تحریک کردن ایران با این تحریم‌ها برای رفتن به سمت نقض برجام، از مهم‌ترین شاخص‌های رفتار ترامپ در بازگشت به رویکردهای یک‌جانبه‌گرایانه است.



منابع

- البرادعی، محمد. (۱۳۹۲). عصر فریب؛ دیپلماسی اتمی در دوران خیانت، ترجمه فیروزه درشتی و شیما صفایی، تهران: انتشارات روزنامه ایران.
- بوش، جورج دبلیو. (۱۳۹۰). *لحظه‌های تصمیم‌گیری*، مترجم حسین وزیری سابقی، تهران: انتشارات همزبانان.
- پلینو، جک سی و روی آلتون. (۱۳۷۵). *فرهنگ روابط بین‌الملل*، ترجمه حسن پستا، تهران: نشر فرهنگ معاصر.
- جلالی، رضا. (بی‌تا). *تئوری عملیاتی ایالات متحده در جهان تک‌قطبی*، به نقل از پایگاه تخصصی سیاست بین‌الملل <http://politicalai.ir/post-433.aspx> تاریخ بازدید ۱۳۹۶/۴/۱.
- جمشیدی، محمد. (۱۳۹۴). تأثیر فرایند توافق هسته‌ای بر ادراک آمریکا از عقلانیت راهبردی ایران، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال چهارم، ش ۱۵، شماره پیاپی ۴۵، زمستان.
- حسینی اسفیدواجانی، مهدی. (۱۳۸۴). آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۲۱۹-۲۲۰، آذر و دی.
- خبرگزاری آنا. (۱۳۹۵). *تاریخچه قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران*، <http://www.ana.ir/news/4190> مشاهده شده در ۱۸ شهریور ۱۳۹۵.
- دویچه وله فارسی. (۱۳۹۵). *گاه‌شمار تحریم‌های سازمان ملل و غرب علیه ایران*، <http://www.dw.com/fa-ir/a-17210264> مشاهده شده در ۲۰ شهریور ۱۳۹۵.
- دهشیار، حسین. (۱۳۸۱). ۱۱ سپتامبر، ساختار نظام بین‌الملل و هژمونی آمریکا، *مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، شماره مسلسل ۱۷ و ۱۸، پاییز و زمستان.

- دهشیری، محمدرضا. (۱۳۸۳). کارنامه نظام جمهوری اسلامی ایران در حوزه سیاست خارجی، مجله مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، ش ۲۳ و ۲۴، پاییز و زمستان.
- ذوالفقاری، وحید و علی‌اکبر جعفری. (۱۳۹۵). معمای هسته‌ای ایران و سنجش منطق سیاسی بازیگران، روابط خارجی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان.
- روحانی، حسن. (۱۳۹۰). امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- رهنورد، حمید و محمدعلی حیدری. (۱۳۸۸). عوامل تحول و ثبات در سیاست خارجی اوپاما، راهبرد، ش ۵۱، تابستان.
- سلیمی، هما. (۱۳۸۱). نفوذ نومحافظه‌کاران بر سیاست آمریکا، ماهنامه آفتاب، ش ۲۰، آبان.
- عبدالله، عبدالمطلب و مصطفی اسماعیلی. (۱۳۹۲). راهبرد سیاست خارجی آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران؛ تداوم یا تغییر؟ مطالعه موردی: سیاست خارجی باراک اوپاما و مسئله هسته‌ای ایران، پژوهشنامه انقلاب اسلامی (دانشگاه همدان)، سال دوم، ش ۷، تابستان.
- فوکویاما، فرانسیس. (۱۳۸۲). الفبای دولت‌سازی و زمامداری، ترجمه مجتبی امیری وحید، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند.
- قهرمان‌پور، رحمان. (۱۳۸۲ الف). استراتژی آمریکا در خاورمیانه و روند یک‌جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل، در کتاب آمریکا (۱) ویژه‌دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
- قهرمان‌پور، رحمن. (۱۳۸۲ ب). حضور آمریکا در افغانستان و منافع ملی ایران، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی، سال چهارم، ش ۳، تابستان.

مقایسه رویکرد یک جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی ایالات متحده... / ۱۹۵

کالاها، پاتریک. (۱۳۸۷). *منطق سیاست خارجی آمریکا؛ نظریه‌های نقش جهانی آمریکا*، ترجمه داود غرایاق زندی، محمود یزدان فام، نادرپور آخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.

کریمی‌فرد، حسین. (۱۳۹۴). *بررسی و نقد سیاست خارجی اوباما، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، شماره بیست و پنجم، زمستان.

کگلی، چارلز دلبیو و اوجین آر و تیک. (۱۳۸۲). *سیاست خارجی آمریکا؛ الگو و روند*، ترجمه اصغر دستماچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

گروه مترجمان. (۱۳۸۱). *استراتژی امنیت ملی آمریکا*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران. متقی، ابراهیم و حمید رهنورد. (۱۳۸۹). *نشانه‌ها و فرایندهای سیاست خارجی اوباما ۲۰۰۹-۲۰۱۰، روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم، تابستان.*

مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۹۴). *تأثیر سیاست تحریم بر مذاکرات هسته‌ای ایران، ژئوپلیتیک*، ش ۳۹، پاییز.

مطهرنیا، مهدی. (۱۳۸۳). *خاورمیانه بزرگ، ملازمات و پیامدها، فصلنامه دفاعی و استراتژیک*، ش ۲۰، پاییز.

موسوی شفقانی، مسعود. (۱۳۸۸). *نومحافظه‌کاری و هژمونی آمریکا (تحول هژمونی آمریکا در عصر نومحافظه‌کاران)*، روابط خارجی، سال اول، شماره دوم، تابستان. همشهری آنلاین، متن کامل قطعنامه ضد ایرانی ۱۷۴۷.

<http://www.hamshahrionline.ir/details/18279>، مشاهده شده در ۲ شهریور ۱۳۹۵.

Berman, Ilan "The Bush Strategy at War", *The National Interest*, Winter 2002 .

Hastedt, Glen. P, *American Foreign Policy*, USA, Prentice Hall, 2003.

Melvyn. P, Leffler, Bush is Foreign Policy, *Foreign Policy Magazine*, Sep Oct, 2004.

Powell, Cohn L. The Administration position, with Regard to Iraq, 19 September 2002, available at www.usinfo.state.gov/secretary.

Tarzi, Amin, Iran's nuclear deal and the 'Obama Doctrine', <http://foreignpolicynews.org/2016/03/17/irans-nuclear-deal-obama-doctrine/>, Available in: 12/08/2016.

Un website, <http://www.un.org/News/Press/docs/2010/sc9948.doc.htm>

